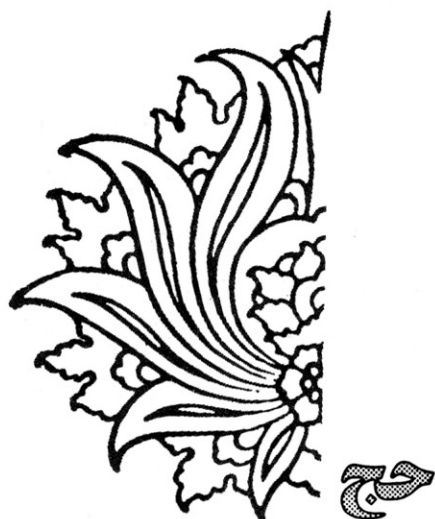


نقد و معرفی
کتاب





حج

در آئینه

سفرنامه‌ها

- ۲ -

رحله ابن جبیر

سید حسن اسلامی

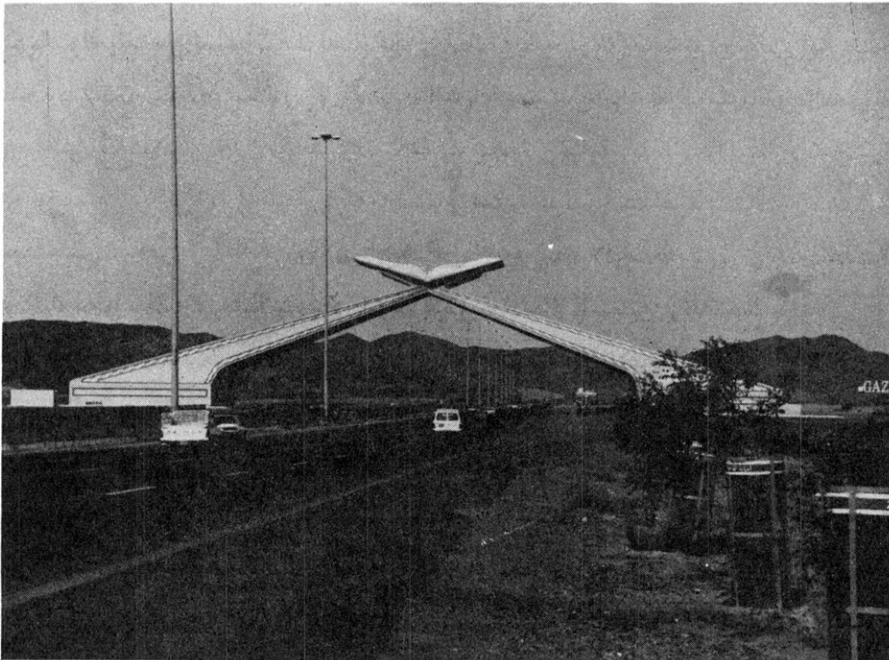
سرگذشت

ابوالحسین، محمد بن احمد بن جبیر، دبیر، ادیب، نویسنده، فقیه، محدث، شاعر و جهانگرد اندلسی و عرب تبار، در سال ۵۴۰ هجری در بلنسیه در شرق اسپانیا زاده شد. مدتی در «شاطبه» بسر برد و به فراگیری ادبیات و علوم دینی پرداخت؛ آنگاه به «غرناطه» رفت و به خدمت حاکم موحّد آن شهر؛ ابوسعید عثمان بن عبدالمؤمن در آمد و کاتب او شد.^۱ پس از مدتی حاکم او را ناچار به شرابخواری کرد و هفت جام باده به او نوشانید. ابن جبیر از ادامه خدمت پوزش خواست و برای استخوان سبک کردن و زدودن اثر این گناه،

۱ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی (تهران مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹)

قصد ادای فریضة حج کرد.^۲

سی و هشت ساله بود که به کشتی نشست و پس از یک ماه به اسکندریه رسید و در آنجا از عاملان حاکم شهر و زکات ستانان، نادرستیهایی دید که آنها را ثبت کرد.^۳ از آنجا راهی قاهره و سپس «عیذاب» شد و آن بندر را به قصد جده ترک گفت. پس از توقفی هشت روزه در جده عازم مکه گردید و در سیزدهم ربیع الثانی سال ۵۷۹ هجری به آن شهر رسید و بیش از هشت ماه (۲۴۵ روز) مجاور خانه خدا بود و پس از ادای مناسک حج، راه مدینه منوره را در پیش گرفت و پنج روز مقیم شهر پیامبر گشت و از آنجا راهی عراق شد؛ از نجف و کوفه عبور کرد و از طریق «حله» به بغداد رفت و سپس از موصل گذشت و به دمشق رفت و مدتی در آن جا ماندگار شد.



۲- مقری تلمسانی، احمدبن محمد. نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب. (بیروت: دار صادر، ۱۴۰۸) جلد ۲، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۳- رحله ابن جبیر. (بیروت: دار صادر، ۱۴۰۰) ص ۱۳ و ۱۴.

آنگاه دمشق را به سوی «عکا» ترک کرد و از آن جا به ایتالیا رفت و پای به جزیره سیسیل نهاد و گزارشی از وضعیت مسلمانان آن جزیره نوشت. سپس در «تراپانی» به کشتی نشست و به «قرطاجنه» رفت و از آن جا به دیار خود «غرناطه» بازگشت. این سفر دو سال و سه ماه و نیم به طول انجامید و دوستی به نام احمد بن حسان که پزشک بود، در این سفر ابن جبیر را همراهی می‌کرد.^۴ چندی بعد ابن جبیر سفری دو ساله را آغازید که اطلاع چندانی از آن در دست نیست.^۵

او بعدها سومین و آخرین سفر خود را آغاز کرد و احتمالاً مجدداً به مکه و بیت المقدس رفت و مدتی مقیم آن خطه گشت، لیکن از چند و چون این سفر نیز آگاهی درستی در دست نیست.^۶ سرانجام ابن جبیر در اسکندریه به سن هفتاد و چهار سالگی درگذشت و در همان شهر در محلی به نام «کوم عمرو بن العاص» به خاک سپرده شد.^۷

شخصیت

وی از طراز عالمان قرن ششم هجری غرب عالم اسلامی است؛ مردی فقیه با ذهنی شاعرانه و آشنا با دانشهای روزگار خود. هر چند از اهل سنت است، به اهل بیت - علیهم السلام - ارادتی تام دارد و دوستی آنان را بهترین توشه راه آخرت می‌داند و طی قطعه شعری در این باره می‌گوید:

«من، پیامبر برگزیده، عموزاده‌اش علی، فاطمه و دو نواده‌اش را دوست دارم. آنان اهل بیته هستند که پلیدی از ایشان دور و راه هدایت از جلوه تابناکشان روشن است. پیروی از آنان بر هر مسلمانی واجب و دوستی آنان ارزنده‌ترین ذخیره آخرت است.»^۸

۴ - پیشین، ص ۷ و ۳۲۰

۵ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد سوم، ص ۲۰۵.

۶ - همان.

۷ - همان.

۸ - نفع الطیب، جلد دوم، ص ۴۹۳:

همچنین در رحله خود هر جا که به مناسبتی از آنان نام می‌برد، با تکریم و ستایش همراه است.^۹

هرچند در آن روزگار، در دیار ابن جبیر فلسفه مشایی در اوج شکوفایی خود بسر می‌برد، ابن جبیر این رویکرد را انکار خدا و طبیعت پرستی قلمداد می‌کند و بر فلسفه و متفلسفان، طی ایباتی چنین می‌تازد:

«در روزگار ما گروهی پدیدار گشته‌اند که مایه شومی دوران شده‌اند؛ آنان جز بدانچه ابن سینا و ابونصر (فارابی) وضع کرده‌اند، گردن نمی‌نهند. در یخ بر تنهایی اسلام و امان از دست گروهی که خود را با سفاهت سرگرم ساخته‌اند و دین هدایت را در پس خود رها و ادعای حکمت و فلسفه کرده‌اند.

گروهی با کردارهای زشت خود، از راه شریعت گمراه شده‌اند؛ آنان جز «طبیعت»، فاعل حکیمی را نمی‌شناسند.»^{۱۰}

هنگام خواندن رحله ابن جبیر، او را مردی سخت متدین و متعبد می‌یابیم؛ در جایی نقل می‌کند که: «هم امروز موفق شدم حفظ قرآن را به پایان برسانم و من سپاسگزار این توفیقم.»^{۱۱}

→ احبّ النبی المصطفی و ابن عمه
هم اهل بیت اذهب الرجس عنهم
موالاتهم فرض علی کل مسلم
۹- رحله ابن جبیر، صص ۲۱، ۵۳، ۵۷، ۹۱، ۱۱۴، ۱۴۲ و ۱۷۴.

۱۰- نفع الطیب، جلد دوم، ص ۳۸۵.

قد ظهّرت فی عصرنا فرقة
لا تقتی فی الدین الایما
ظهورها شوّم علی العصر
سنّ ابن سینا و ابو نصر

* * *

یا وحشة الاسلام من فرقة
قد نبذت دین الهدی خلفها
شاغلة انفسها بالسفّه
وادعت الحکمة والفلسفة

* * *

ضلت بأفعالها الشنیعة
لیست تری فاعلاً حکیماً
طائفة عن هدی الشریعة
یفعل شیناً سوی الطبیعة

۱۱- ابن جبیر، ص ۴۳.

همچنین همواره از خداوند برای بقا و یا فنای شهری یا کسانی استمداد می‌کند و دست به دعا بر می‌دارد.

ابن جبیر دلبستگی عمیقی به صلاح الدین ایوبی دارد و خبر پیروزیهای او، سیاح ما را با آن که از غربت و رنج سفر دلخوشی ندارد، بر آن می‌دارد تا بار دیگر جلای وطن کند و ظفرمندی محبوب خود را از نزدیک ببیند.^{۱۲} در سفر نامه نیز در چند جا سخت از صلاح الدین ستایش می‌کند.^{۱۳}

او همچنین «موحدان» را که دولتمردان مغرب و اندلس بوده‌اند، مسلمانان واقعی می‌داند و خواستار پاک شدن راه مکه از لوٹ مسلمان نمایان توسط شمشیرهای این سلسله است.^{۱۴}

ابن جبیر صراحت عجیبی دارد و از مفاسد اجتماعی و ارتشا که تا خانه خدا راه یافته است و کلیددار و امیر مکه نیز بدان آلوده شده‌اند، پرده برمی‌دارد و آرزو می‌کند یک بار دیگر سنگر توحید که اینک در اختیار مشرکان است، به دست مسلمانان حقیقی تسخیر شود.^{۱۵}

سفر نامه

بجز اشعار پراکنده در تذکره‌ها، تنها اثر بجا مانده از ابن جبیر، همین سفر نامه است که تا مدتها تنها نامی از آن وجود داشت. تا آن که نسخه‌ای از آن - که در قرن نهم کتابت شده بود - به دست آمد و پس از تصحیح منتشر شد و بعدها به زبانهای انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی و اخیراً فارسی ترجمه شد.^{۱۶}

این سفر نامه مورد استفاده مؤلفان بسیاری قرار گرفت و از آن اقتباس و حتی

۱۲ - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوم، ص ۲۰۵.

۱۳ - ابن جبیر، صص ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۷، ۳۰، ۳۹ و ۵۴.

۱۴ - ابن جبیر، صص ۵۷ - ۵۵.

۱۵ - ابن جبیر، صص ۱۴۵ - ۱۴۲.

۱۶ - دانشنامه ایران و اسلام، (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵) جلد سوم، حرف الف، ص ۴۷۲ و دائرة المعارف

بزرگ اسلامی، ص ۲۰۶.

رونویسی شد.

مؤلف آنچه را در طول نخستین سفر خود مشاهده می‌کند، روز به روز یاد داشت می‌کند و اطلاعات بسیاری از وضع سفر، تجارت، اوضاع جغرافیایی و مسیر خود در اختیارمان قرار می‌دهد. بخش عمده این رحله به توصیف زیارت مکه و مشخصاً خانه خدا (بیش از ۲۳ صفحه) اختصاص دارد و منبعی ارزشمند برای محققان به شمار می‌رود. نثر ابن جبیر در مجموع ساده و روان است هر چند گاه به سجع پرداززی روی می‌آورد.

او بی‌دریغ خواننده را با احساسات خود آشنا و شریک می‌کند و با ذکر جزئیات و ارائه رهنمودهایی می‌کوشد مخاطب را از تکرار اشتباهات خود در انتخاب مسیر باز دارد.^{۱۷}

بخشهایی از رحله ابن جبیر

اینک ترجمه قسمتهایی از رحله ابن جبیر را برای تتمیم فایده نقل می‌کنیم:^{۱۸}

آغاز سفر:

«روز جمعه سی ام ماه شوال سال ۵۷۸ در حالی که در دریا و برابر کوه شلیر هستم به نوشتن این سفر نامه آغاز می‌کنم. خداوند سلامت را قرین ما سازد. احمد بن حسان و محمد بن جبیر در نخستین ساعت روز پنج شنبه هشتم شوال همین سال؛ برابر با سوم فوریه فرنگی، از غرناطه - که خداوند محافظش باد - به عزم فرخنده حجاز، جدا شدند، که خداوند این سفر را آسان و با خوشی و راحتی و رفتار خوب قرین سازد (ص ۶۶).

۱۷ - (برای مثال) ابن جبیر، ص ۴۸ که به خوانندگان سفارش می‌کند از بندر عیداب راهی مکه نشوند.

۱۸ - مشخصات کتابشناختی، ترجمه رحله ابن جبیر که در این بخش عیناً و یا با تغییری بسیار اندک نقل شده چنین است:

سفر نامه ابن جبیر؛ ترجمه پرویز اتابکی. (مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰) ۴۲۴ صفحه.

اسکندریه

«نخستین چیزی که روز لنگر انداختن در اسکندریه دیدیم، ورود عاملان سلطان به کشتی برای ثبت کلیه موجودی آن بود. برای این کار همه مسلمانان را یکایک فراخواندند و نام و مشخصات و نام سرزمینهایشان را نوشتند و از آنچه دارند پرسش کردند تا زکاتشان پرداخت شود، بی آنکه بررسی شود که آیا بر این اشیاء، سال گذشته است یا خیر. آنان که بیشترشان عازم حج بودند و جز توشه راه چیزی با خود نداشتند، ناگزیر به پرداخت زکات کالاهایشان شدند.

احمد بن حسان را که از ما بود از کشتی فرود آوردند تا از او درباره اخبار مغرب و کالاهای کشتی پرسش کنند. او را تحت الحفظ نخست نزد سلطان، آنگاه قاضی، سپس اهالی دیوان و بالأخره نزد گروهی از اطرافیان سلطان بردند و در هر مرحله از او پرسشهایی می‌شد و گفته‌هایش را می‌نوشتند. بالأخره او را رها کردند و به مسلمانان فرمان دادند اسباب و اثاثیه خود را از کشتی پایین آورند. برکناره دریا نگهبانان، آنان را همراه با کالاهایشان به دیوان بردند. در آن جا هر یک را همراه با اثاثیه اش فراخواندند و در دیوان که مملو از جمعیت شده بود به بازرسی همه اثاثیه پرداختند. در این حال کالاهای کسان با یکدیگر در هم آمیخته شد و آنگاه مأموران به بازرسی بدنی کسان پرداختند مبادا که چیزی نهان کرده باشند و دست آخر آنان را سوگند دادند که آیا چیز دیگری جز آنچه بازرسی شده، با خود دارند یا خیر؟

طی این بازرسی، بسیاری از اثاثیه مردم بر اثر ازدحام و فزونی دستها از میان رفت و آنگاه مسافران پس از این موقف خواری و خفت بزرگ، رها شدند. از خداوند به جهت این مصیبت، اجر عظیم مسألت داریم.

بطور قطع این ماجرا بر سلطان بزرگ؛ معروف به صلاح الدین (ایوبی) پوشیده است و اگر از آن خبر داشت - با توجه به مطالبی که در باره عدل و مروت خواهی او گفته می‌شود، آن را می‌زدود (ص ۷۰ و ۷۱)

الغای عوارض توسط صلاح‌الدین

یکی دیگر از افتخارات این سلطان نزدیک به خداوند متعال (صلاح‌الدین ایوبی)، که نامش را ماندگار ساخته، برانداختن رسم گرفتن عوارض از حاجیان است که در زمان دولت عبیدیان وضع شده بود و حُجَّاج برای پرداخت آن، در تنگنا قرار می‌گرفتند. چه بسا کسی که هنگام ورود بدان جا، زاید بر مخارج ضروری خود، چیزی نداشت و یا آن که اساساً خرج راه نداشت، ولی ناچار به پرداخت عوارض - که مبلغ آن برای هر کس هفت دینار و نیم مصری؛ معادل پانزده دینار مؤمنی - می‌شد و چون از پرداخت آن درمی‌ماند در «عیذاب» - که چون نامش چشم دریده بود - به شکنجه‌های در دناک دچار می‌شد و چه بسا او را از بیضه‌هایش می‌آویختند و یا با دیگر اعمال شنیعی که برایش اختراع کرده بودند شکنجه‌اش می‌دادند. پناه می‌بریم به خدا از سوء قضایش.

در «جده» نیز چند برابر این شکنجه‌ها در انتظار کسی بود که در عیذاب عوارض خود را نپرداخته بود و نامش بی آنکه علامت پرداخت عوارض خورده باشد بدان جا می‌رسید.

لیکن این سلطان این رسم لعنتی را برانداخت و به جایش و معادل همان مبالغ عوارض، آذوقه و اجناس به حجاز برساند (ص ۸۸ و ۸۹).

آفت حجج

«سفر از جده به عیذاب برای حاجیان - جز اندکی که خدای - عزوجل - ایشان را از گزند مصون می‌دارد - آفتی است بزرگ؛ زیرا غالباً باد آنان را به کناره‌هایی پیوسته به بیابانها و دور از جهت جنوب می‌کشانند و آنان ناگزیر نزد گروهی از بجا - که تیره‌ای از زنگیان ساکن کوهستانها هستند - منزل می‌کنند و از ایشان شترانی به کرایه می‌گیرند و از راهی که در آن آب یافت نمی‌شود به طرف عیذاب حرکت می‌کنند و چه بسا بیشتر اینان بر اثر تشنگی از بین می‌روند... و آن کس که جان به سلامت بدر می‌برد و به عیذاب می‌رسد، گویی مرده‌ای است که از کفن بدر آمده. مادر طول اقامت خود در عیذاب، گروههایی را

دیدیم که بر این صفت و با هیأتی دگرگون شده و آشفته بدان جا رسیدند....

اهالی عیذاب با حاجیان، طاغوت صفتانه رفتار می‌کنند و آنان را در کشتیهای خود بر روی گرده هم می‌نشانند، گویی که قفسهای ماکیانند که بر هم چیده شده است. آزمندی صاحبان این کشتیها آنان را به چنین کاری بر می‌انگیزد تا آن جا که با یک سفر، بهای کشتی را از مسافران می‌گیرند و بر ایشان اهمیتی ندارد که دریا پس از آن با کشتی چه کند و این مثل میان نشان رایج است که می‌گویند: «بر ماست حفظ چوبها و بر حاجیان است حفظ جانها». * لذا سزاوارترین شهر خدا برای آنکه شمشیر در میان اهلس نهاده شود همین شهر است. و بهتر است برای کسی که امکان داشته باشد این شهر را نبیند و اگر هنگام عزم حج ناچار از این شهر گذشت، بهتر است پس از پایان حج با امیر الحاج عراقی به بغداد رفته از آن جا به عکا رود و از آن جا به اسکندریه و یا سیسیل و یا جای دیگری روی نهد که این دوری راه، برتر و بهتر از رنجهایی است که در عیذاب در انتظار شما است.»

(ص ۱۰۶ - ۱۰۴)

ورود به مکه

«در نخستین ساعت روز پنج شنبه سیزدهم ربیع الآخر، برابر چهارم ماه اوت بر «باب العمره» به مکه - که خداوند آن را حراست فرماید - در آمدیم. آن شب که راه می‌پیمودیم ماه تمام بر پهنه خاک نور می‌پاشید و شب برای ما نقاب تاریکی خود را از چهره برگرفته بود و آوای لبیک از هر سو گوشها را نوزاش می‌داد، زبانها به دعا بانگ برداشته و با اشتیاق و التهاب به راز و نیاز با خداوند پرداخته بود، گاه بانگ لبیک نیرو می‌گرفت و بر می‌خاست و گاه به مویه و دعا فرود می‌آمد (و از غریو و هلهله آن می‌کاست). خوشا شبا که در زیبایی و درخشندگی چون نخستین تخم ماکیان عروس شبهای زندگی (جهان) و دوشیزه دخترکان نوباوه زمان بود. تا آن که در ساعت مزبور از روز مذکور، به حرم خدای عظیم و مقام خلیل؛ ابراهیم رسیدیم و کعبه بیت الحرام را دیدیم که چون عروسی با بهشت رضوان پیوند بسته و از وجود زایران شیفته و هیأت‌های مشتاق و

میهمانان خدای رحمان انباشته است. پس طواف ورود را به جای آوریم و سپس در مقام کریم نماز گزاریم و دست به پرده‌های کعبه سودیم، خاصه در «ملتزم» که میان حجرالاسود و در کعبه خانه خدا است، آن جا که محل پذیرفته آمدن دعاست، به زیر گنبد زمزم درآمده و از آب آن چاه که حدیث «لَمَّا شَرِبَ» (حضرت شریعت پناه) پیامبر - ص - در حقش آمده است، نوشیدیم و سپس بین صفا و مروه به سعی درآمده و آنگاه موی سر تراشیدیم و از احرام بدر آمدیم. پس سهاس و وستایش خدای را که ما را با پذیرفتن به خانه خود اکرام فرمود و در شمار آنان که به فیض جواب دعوت ابراهیمی درآمده‌اند در افزود، همو ما را بس که بهترین یاور و کفیل و ما را همه کس است. منزل ما در مکه در خانه‌ای بود که به حلالی معروف و نزدیک به حرم است و یکی از درهای آن از باب السره گشوده می‌شود، در بالا خانه‌ای که وسایل سکونت بسیار دارد و به حرم و کعبه مقدس می‌نگرد». (ص ۱۱۶ و ۱۱۷)

صفت مسجد الحرام

«گرامی خانه کعبه چهار رکن (پایه) دارد و به تقریب چهار گوش است. رئیس شیبیان که وظیفه پرده‌داری کعبه با ایشان است - محمد بن اسماعیل بن عبدالرحمن بن... از دودمان عثمان بن طلحة بن شیبه بن طلحة بن عبدالدار، از اصحاب پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و صاحب عنوان پرده‌داری کعبه به من گفت که ارتفاع کعبه تا بالای سقف از زمینی که به محاذات باب الصفاست، از جانب حجرالاسود تا رکن یمانی بیست و نه ذراع است و دیگر اطراف آن به سبب شیب سقف به جهت ناودان، بیست و هشت ذراع ارتفاع دارد. پس نخستین رکن (پایه یا گوشه) آن رکنی است که حجرالاسود در آن قرار گرفته است و طواف از آن جا آغاز می‌شود و طواف کننده، دیگر بار به همان نقطه باز می‌گردد تا تمام پیکرش بر آن گذشته باشد، در حالی که (حین طواف) همواره خانه مکرم (کعبه) در سمت چپ او قرار دارد. رکنی که پس از آن واقع است، رکن عراقی است که روی به شمال دارد و سپس رکن شامی که رو به غرب دارد و سپس رکن یمانی که رو به جنوب است و (طواف کننده) مجدداً به رکن (حجر) الاسود باز می‌گردد که به جانب مشرق

می‌نگرد و در این هنگام یک دور طواف (شوط) تمام می‌شود.

در خانه کریم (کعبه) بر دیواری است که بین رکن عراقی و رکن حجرالاسود قرار دارد و نزدیک به حجرالاسود، به فاصله ده و جب کوچک نصب شده است. این قسمت از دیوار کعبه را که بین آن دو (حجرالاسود و در خانه کعبه) واقع است، ملتزم گویند که جایگاه پذیرفته آمدن دعاست. آن گرمی در، به اندازه یازده و جب و نیم از سطح زمین بالاتر است و از سیم زراندود بصورتی بدیع و وصفی زیبا پرداخت شده که دیدگان را از زیبایی و شکوهی که خداوند خانه خود را بدان پوشانده است، خیره و خاشع می‌کند. دو بازوی چهار چوب در کعبه نیز چنین است و بخش بالایی آن همچنین، بر سر آن در، لوحه‌ای است از زر ناب به پهنای دو و جب. در کعبه را دو زرفین سیمین بزرگ است که قفل بر آنها آویخته است. این در روی به جانب شرق دارد و پهنای آن هشت و جب و درازایش سیزده و جب است. ضخامت دیواری که در را در برگرفته، پنج و جب است. درون آن خانه گرمی با مرمر سیاه و سپید مفروش است و دیوارها همه از مرمر سیاه و سپید است و در آن، سه ستون از چوب ساج بسیار بلند قرار دارد، فاصله هر ستون با ستون دیگر چهار قدم است که در راستای طول خانه و در خط منصف آن قرار گرفته است. یکی از ستونها که نخستین ستون باشد مقابل نیمه دیواری که دو رکن یمانی آن را در بر گرفته واقع است و بین آن ستون تا دیوار مذکور به اندازه سه قدم فاصله است. ستون سوم که آخرین ستون باشد مقابل دیواری است که دو رکن عراقی و شامی آن را در بر گرفته است. تمام بخش درونی خانه کعبه از نیمه بالا اندوده به سیم زرنگار ستبری است که بیننده از فرط بسیاری پندارد یکپارچه ورقه‌ای زرین آویخته‌اند که تمام جوانب را در برگرفته و مقدار نیمه بالای دیوار را پوشانده است. سقف خانه با پوششی از ابریشم رنگین پوشانده شده و بر تمام چهار طرف کعبه نیز (از بیرون) پرده‌های ابریشمین سبز با آستر کتانی آویخته است و در بالای آن طرازی است از ابریشم سرخ که بر آن نوشته است: «ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکاً و هدی للعالمین» اول خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده، همان خانه مکه است که در آن برکت و هدایت خلایق است. و نام امام، «الناصرلدين الله» زیر آن مکتوب است. پهنای این طراز به اندازه سه ذراع است که دوری تمام می‌زند. در ساختن

این پرده‌ها هنرمندی شگفت آوری به کار رفته و آنها را با نقشهای بسیار زیبا و حروف هندسی نمای خوانا برنگاشته به نام خدای تعالی و دعا به الناصر عباسی مذکور - که آن پرده را سفارش داده - برآورده‌اند. تمام گلابتون دوزیها و سوزنکاریها با رنگ پرده مناسب است. (ص ۱۱۹ و ۱۲۰)

گشودن در کعبه

«در کعبه کریم (و بیت الله العظیم) به روزهای دوشنبه و آدینه گشوده می‌شود، جز در ماه رجب که هر روز باز می‌شود. هنگام گشودن آن، آغاز طلوع خورشید است؛ به این ترتیب که پرده داران خانه (خدا)، از دودمان بنی شیبیه پیش می‌آیند و یکی از ایشان به آوردن کرسی بزرگی که شبیه منبری عریض است می‌پردازد. (این پلکان متحرک) را نه پله مستطیل و پایه‌هایی چوبین است که آن را بر زمین استوار می‌دارد و چهار قرقره بزرگ پوشیده به ورق آهن دارد که به وسیله آنها بر زمین کشانده می‌شود تا به بیت کریم (کعبه) می‌رسد و پله زبرین آن در محاذات آستانه مبارک در کعبه قرار می‌گیرد. آنگاه رئیس شیبیان که پیری است که نسل و زیبا منظر و خوش هیأت و کلید قفل مبارک (کعبه) را به دست دارد بر فراز آن (پلکان چرخدار) می‌رود و یکی از پرده‌داران که همراه او است و پرده‌ای سیاه‌رنگ به دست دارد، هنگامی که رئیس شیبیان آن خجسته در را می‌گشاید، دستهای خود را (با آن پرده سیاه) برابر در، باز می‌کند (و مانع دیدن درون خانه می‌شود). چون (پیر مذکور) قفل را گشود آستانه را می‌بوسد و سپس تنها، وارد خانه می‌شود و در را پشت سر خود می‌بندد و بدان اندازه که دو رکعت نماز گزارد، درنگ می‌کند و آنگاه شیبیان به درون می‌روند و دیگر بار در را می‌بندند و نماز می‌گزارند. سپس در باز می‌شود و مردم مبادرت به ورود می‌کنند. هنگام اجرای مراسم گشودن آن خجسته در، روی آوردندگان بدان بارگاه با دیدگان پر خضوع و دستهایی که به تضرع به سوی خداوند برآورده‌اند، می‌ایستند و چون در گشوده شد مردم تکبیر می‌گویند و بانگ شیون ایشان بالا می‌گیرد و با تکبیر و تهلیل می‌گویند: «اللهم افتح لنا ابواب رحمتك و مغفرتك يا ارحم الراحمين».

بارالها! ای مهربانترین مهربانان! درهای رحمت و آمرزش خود را بر ما بگشای.»

سپس درود گویان و ایمن وارد می‌شوند. (ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

صفت مکه

«مکه شهری است که خداوند آن را در میان کوه‌هایی که پیرامونش را گرفته است قرار داده و در درونِ درّهٔ مقدّس بزرگِ ممتدّی واقع است که گنجایش آفریدگانی را دارد که کس جز خدای - عزّوجلّ - شمار آنان را نداند. شهر مکه را سه دروازه است: نخستین دروازه باب المَعْلَى است که از آن به سوی گورستان مبارک بیرون روند، گورستان در نقطه‌ای است که به حجّون شهرت دارد و در سمت چپِ عابری که به سوی آن (گورستان) می‌رود کوهی است. بر فراز آن راه پشته‌ای است و بر آن راه پشته نشانه‌ای شبیه برج قرار دارد و از آن راه، به عمره بیرون روند. این راه پشته به «کدّاء» معروف است و همان است که حَسّان در شعر خود بدان نظر داشته و گوید:

«تُثِيرُ النَّقْعَ موعدها كدّاء...»

«قافله گرد و غبار برانگیخت و رهسپار دیدارگاه خود، «کدّاء» شد...»

و پیامبر - صلی الله علیه وسلّم - روز فتح (مکه) فرمود: «از آن جا که حسان گفت داخل شوید» و مسلمانان از آن راه پشته (به مکه) در آمدند. (ص ۱۴۸)

ذکر برخی مشاهد مکه

مکه - که خدایش شرف افزاید - به تمامی، زیارتگاه و مشهدی است ارجمند و کریم و در شرف این شهر مقدّس همین بس که خداوند آن را به میعادگاه و به مثابه خانهٔ بزرگ و گرمای خویش اختصاص داده و دعوتگاه خلیل خود ابراهیم فرموده است و آن شهر حرم خداوند و محل امن اوست و نیز همین بس که پرورشگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلّم - است که خداوند حضرتش را به شرف بخشی و بزرگداشت برتری و فضیلت فزوده و با آیات کریم و قرآن حکیم مبعوث نمود، مکه نخستین جایگاه وحی و فرود آمدن قرآن و اولین محل فرود آمدن روح الامین جبرئیل است و وعده‌گاه انبیای خدا و رسولان گرمی اوست.

از زیارتگاههای آن شهر - که ما آنها را دیدیم - یکی قبه وحی در خانه خدیجه، مادر مؤمنان - رضی الله عنها - است که در آن جا پیامبر با خدیجه ازدواج کرد و با وی در آمیخت و نیز قبه کوچک دیگری در همان خانه که زادگاه فاطمه زهرا - ع - است ...

از دیگر زیارتگاههای گرانقدر مکه، زادگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و خاک پاکی است که نخستین بار، سر به پیکر پاکیزه او سوده، بر آن محل خجسته مسجدی ساخته اند که بنایی با شکوهتر از آن دیده نشده است و بیشتر آن بنا را از بالا به پایین زرانود کرده اند و آن مسقط الرأس مقدس که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به هنگام ولادت خجسته فرخنده خویش - که خداوند آن را برای تمامی امت رحمتی قرار داد - پیکر مطهر بر آن نهاد، انباشته از نقره است. خوشا فرخنده خاکی و خرما خجسته زمین پاکی که خداوند آن را با اختصاص دادن به فرود آمدن پاکترین پیکرها به هنگام ولادت، و زادگاه بهترین انسانها - صلی الله علیه و علی آله و اصحابه الکرام و سلم تسلیما - ارج افزود و مشرف فرمود. این جایگاه مبارک در روزهای دوشنبه ماه ربیع الاول که ماه ولادت و زاد روز پیامبر - صلی الله علیه وسلم - است گشوده می شود و تمام مردم برای کسب فیض و تبرک بدان در آیند و دیگر اماکن مقدس نیز همان روز گشوده می شود و همواره در مکه بدان روز قیامتی است. (ص ۱۵۳ و ۱۵۴)

فراوانی، ارزانی و امنیت در مکه

«این سرزمین، از حیث وفور و گرد آمدن نعمتها و میوهها و کالاهای مفید و وسایل رفاه شهری و مراکز داد و ستد، سرشارترین و پر نعمتترین مناطق است، گر چه جز هنگام موسم حج، تجار تخانهها و مرکزهایی بزرگ برای داد و ستد ندارد. اما در موسم حج قرارگاه و محل اجتماع مشرق و مغرب جهان است و آن همه کالا در ظرف یک روز سودا می شود، افزون بر ذخایر نفیس چون گوهر و یاقوت و دیگر سنگهای گرانبها و انواع عطر چون مشک و کافور و عنبر و عود و داروهای هندی و دیگر چیزها از صادرات هند و حبشه گرفته تا کالاهای عراقی و یمنی و محصولات خراسانی و متاعهای مغربی که به حد و حصر و ضبط و شمار در نمی گنجد، که اگر آن مجموعه را به تمام سرزمینهای جهان بخش کنند،

از آنها بازارهای انباشته و سرشار در هر نقطه پدید آید و به تمام آن بلاد سودهای بازرگانی کلان رساند. این همه، فقط در ضمن هشت روزی است که پس از موسم حج قرار دارد، بجز آنچه در طول روزهای متمادی و متوالی از یمن و دیگر نقاط وارد می‌کنند تا آنجا که در سراسر زمین کالا و ذخیره‌ای گرانبها نیست که در مدت موسم حج در مکه موجود نباشد و این برکتی است که پنهانی ندارد و نشانه‌ای از نشانه‌هایی است که خداوند مکه را بدان ویژگی بخشیده است. اما (درباره) ارزاق و میوه‌ها و دیگر خوراکیهای گوارا (باید گفت) ما می‌پنداشتیم که اندلس را از این بابت و بدین ویژگی و بهره‌مندی از این نصیب، بر دیگر شهرهای عالم برتری است تا آن که بدین سرزمین مبارک درآمیدیم و دریافتیم که این خطه سرشار از نعمتها و میوه‌هایی است چون انجیر و انگور و انار و به و هلو و نارنج و گردو و بلسان و خربزه و خیار چنبر و خیار و تمام انواع تره بار چون بادنجان و کدو و شلغم و هویج و کلم و جزاینها، و دیگر چیزها از سبزیهای خوشبوی و بوییدنیهای معطر. بیشتر این تره بار از قبیل بادنجان و خربزه و خیار در سراسر طول سال بدان جا می‌رسد و این امر یکی از شگفتیهایی است که ما دیدیم و نام بردن و شمردن یکایک آنها به دراز می‌کشد....

یکی از مراتب عنایت و احسان جمیل الهی به ما و فضل شامل او بر ما، این بود که وقتی به این شهر گرامی درآمیدیم و با حاجیانی که از پیش در آن جامجاور شده و رحل اقامت طولانی افکنده‌اند آشنا شدیم. از امنیت شهر با حیرت و شگفتی سخن می‌گفتند؛ چه پیش از آن جمعی طرار دشنه‌دار، مزاحم حاجیان می‌شدند و اموالشان را می‌ربودند و آفت حرم شریف بودند، تا آن جا که اگر یک چشم بر هم زدن دیده از کالای خود برمی‌داشتند دزدان آن را می‌زدند یا به طزاریها و چابکدستیهای حیرت آور دستش را از آستین می‌ربودند و همیان از میانش می‌گشودند. اما امسال - جز مواردی چند اندک - خداوند شر آنان را برانداخت، و امیر مکه بر آنان سخت گرفت و از گزندشان جلوگیری کرد.» (صص ۱۶۳ - ۱۵۹)

باج خواهی بر مرمت ساختمان

«از امور دشوار و متعذر در این حرم شریف - که خدایش شرف و بزرگی افزایش - این است که پرداخت هزینه برای تجدید و تعمیر آن ممنوع است و اگر توانگری نکوکار بخواهد در راه تجدید بنای آن گامی بردارد یا حطیمی (کوشک و سر پناهی برای امام جماعت) و یا بنایی در آنچه به حرم مبارک اختصاص دارد، به یادگار گذارد؛ وسیله‌ای (برای اجرای نیت خیر خود) نمی‌یابد. و اگر این امر آزاد می‌بود نکوکارانی که به صرف هزینه در این راه میلی دیرینه (و آتش شوقی به سینه) دارند دیوارهای مکه را از زبرجد و خاک آن را از عنبر می‌کردند ولی راهی برای اجرای این نیات نمی‌یابند. پس چون دولتمندی بخواهد اثری از آثار خانه خدا و بیت قدیم را نوسازی و ترمیم کند یا رسمی از رسوم آن را برقرار دارد (و متکفل هزینه آن کار شود) بدین منظور از خلیفه اجازه می‌گیرد و اگر خدمت او در خور نگاشتن (بر کتیبه و لوحه‌ای) در حرم باشد، به نام خلیفه و به عنوان اجرای فرمان او در خصوص آن کار ثبت و نگاشته می‌شود و از متولی و بانی آن نامی برده نمی‌شود ولی با وجود این، وی ناگزیر است سهم عمده‌ای از مال خود را به امیر شهر بپردازد که چون خود برابر مقدار هزینه (تعمیرات و نوسازی) در خانه‌گرمی خداست، جمع مخارج برای صاحب خیر دو چندان می‌شود و تنها آن زمان است که به اجرای نیت خود در این باب نایل می‌آید». (ص ۱۶۸)

ورود قبیلۀ سرو به مکه

از نشانه‌های لطف و احسان خدای - عزوجل - به مکیان و عنایت ذات سبحان او به حرم امن خود، یکی آن است که قبایلی از یمن، معروف به «سرو»، ساکنان کوهساری استوار در یمن به نام «سراة» به مکه می‌آیند... و زیارت و تجارت را به هم می‌آمیزند و به نیت عمره‌گزاری و آوردن آذوقه شهر از انواع خور دنیها چون گندم و دیگر غلات و حبوب تا لوبیا و دیگر چیزها، راهی می‌شوند و روغن و عسل و کشمش و بادام به همراه می‌آورند. آذوقه ایشان مجموعه‌ای از طعام و خورش و میوه است. این جماعت به صورت دسته‌های

هزاران نفری، پیاده و ستر سوار، با تمام چیزهایی که یاد شد (به مکه) می‌رسند و خوراک مردم شهر و مجاوران را به وفور فراهم می‌آورند، شهریان آن را می‌خورند و ذخیره می‌کنند. نرخها بسیار ارزان و بازارها بس پر رونق و شکوفان می‌شود و مردم آنچه کفاف زندگی یک سال ایشان را - تا رسیدن آذوقه سال بعد - می‌کند از آن تأمین می‌کنند. اگر این آذوقه وارداتی نمی‌بود، بی‌گمان اهل مکه از حیث زندگی و ذخیره خوراک در تنگنایی سخت گرفتار می‌شدند. در کار این گروه آذوقه رسان، شگفت آور این که هیچ یک از اجناسی را که گفتیم به نقدینه درهم و دینار نمی‌فروشدند، بلکه آنها را با خرقه و عبا و شال مبادله می‌کنند. مردم مکه اینگونه از قماش و پوشیدنیهای ضخیم و دیگر لباسهایی را که اعراب می‌پوشند، از پیش برای آنان فراهم می‌آورند و به وسیله این کالاها با ایشان خرید و فروش می‌کنند. گویند چون سرویان در آوردن این آذوقه از سرزمینهای خود (به مکه) مسامحه کنند دچار خشکسالی شوند و مرگ و میر در چار پایان و دامهای ایشان افتد و چون آذوقه را (به مکه) رسانند به سرزمین ایشان نیز ارزانی و فراوانی روی کند و اموالشان برکت یابد و فزونی گیرد. پس چون هنگام عزیمت (به مکه) برسد و برخی از آنان در آمادگی برای سفر غفلی ورزند، زانیشان گرد آیند و آن مردان تن آسا را به تهیه متاع سفر (تشویق کنند و) بیرون فرستند؛ این همه، نشانه‌ای از لطف خدای تعالی نسبت به شهر امین خود باشد. سرزمینهای ایشان - چنان که به ما گفتند - پر نعمت است و فراخ روزی و سرشار از انجیر و انگور و کشتزارهای وسیع و غلات فراوان، و اعتقادی درست دارند که به راستی تمام این برکت و وفور نعمت از پرتو آن آذوقه‌ای است که با خود به مکه می‌آورند و از این رهگذر با خداوند - عزوجل -، در تجارتی سود بخشند.

این قوم، عرب نژاده فصیح خشن در ستکارند که به ظرافت تمدن و شهرنشینی خو نگرفته‌اند و روشهای شهری آنان را پرورش نداده و سنتهای شرعی بر جزئیات کردار آنان ضابطه و قاعده‌ای نهاده است، از این رو از اعمال عبادات جز راستی نیت و صدق عقیدت نزد ایشان خبری و جز خلوص فطرت اثری نیست. چون به طواف کعبه مقدس پردازند، بسان کودکانی که به اغوش مادر مهربان دوند و به دامن او پناه آرند، به کعبه در پیچند و دست به پرده‌های آن آویزند و هر جای پرده که به چنگ ایشان افتد از شدت

کشیدن و صدمه بر روی هم افتادن آنان بگسلد و از هم بدرد و در همان حال زبانهای ایشان به دعاهایی گشوده شود که دلها را بلرزاند و چشمها را - هر چند خشک باشد - چون چشمه‌ای تراونده بگریانند. از این رو مردم را بینی که پیرامون آنان با دستهای برآورده به آسمان، حلقه زده‌اند و به دعای ساده و بی پیرایه ایشان آمین می‌گویند و همان الفاظ را تکرار و به خود تلقین می‌کنند، بویژه آن که در طول مدت اقامت آنان و با انبوهی ایشان در حرم، طواف کعبه و بوسیدن حجرالاسود برای هیچ کس دیگر ممکن و میسر نیست.

چون گرمی در حرم گشوده شود، آنان یکجا و پیوسته چنان به درون کعبه هجوم آرند که گویی به یکدیگر بسته شده‌اند، بدین معنا که سی - چهل تن یا بیشتر از این شمار، به هیأت اجتماع، رنجیر وار درآیند و زنجیرواری دیگر از پس ایشان در رسد، فشار و فشردگی ایشان به حدی است که اگر یکی از آنها از فراز مطلع مبارک و پله آستان کعبه به سوی (درون یا برون) بیت عتیق سرازیر شود و گرایشی یابد و فرو غلتد، با افتادن او همگان بر روی هم افتند و بیننده منظره‌ای بیند که به خنده درآید.

اما نمازشان، (باید گفت) در حکایات مضحک اعراب ظریفتر و مضحکتر از آن یاد نشده است؛ بدین معنا که ایشان روی به جانب آن گرمی خانه کنند و بی رکوعی به سجده درآیند و در سجود (چون مرغان) نوک بر زمین کوبند، برخی از ایشان تنها یک سجده کنند و برخی دو سجده و سه و چهار سجده گزارند و سپس اندکی سر برآرند و دستها را بر زمین گشایند و همچون اشخاص هراسان به راست و چپ بنگرند و آن گاه سلام دهند یا بی سلام و بی جلوس برای تشهد، برخیزند و بسا در آن میان سخن گویند و بسیار باشد که یکی از ایشان ضمن سجود سر بردارد و رفیق خود را به بانگ بلند آواز دهد و آنچه خواهد به او سفارش کند و سپس به سجود خود باز گردد، و از این دست احوال و رفتار عجیب و غریب بسیار دارند.

لباس آنان جز لنگه‌هایی چرکین یا پاره‌ای چرمین نیست که بدان ستر عورت کنند و با این همه، مردمی دلیر و امدادگرند. آنان را کمانهای عربی بزرگ، همچند کمان حلاجان است که هیچ گاه در سفر، آن را از خویش جدا نکنند. چون روانه زیارت شوند، راهزنان عرب که بر دیگر حاجیان راه بندند، از اینان پروا کنند، مزاحم ایشان نشوند، برای اینان

راه‌گشایند و از معبر به کنار روند، از این رو دیگر زائران حج به ایشان پیوندند و همراهشان شوند و این همراهی (توام با امان) را سپاس دارند.

با آنچه در وصف احوال آنان گفتیم، ایشان اهل اعتقاد و ایمانی راستین هستند، آورده‌اند که پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آنان را یاد کرده و به نیکی ستوده و (اصحاب را) فرموده است: «شما به ایشان نماز بیاموزید تا آنان به شما دعا آموزند».

(صص ۱۷۷ - ۱۷۵)

زنان در درون خانه کعبه

روز بیست و نهم این ماه (رجب)؛ یعنی روز پنجشنبه، (زیارت درون) خانه کعبه تنها به زنان اختصاص داده شد و آنان از هر کران درآمدند و از چند روز پیش همچون آمادگی و گردهمایی برای دیدار (دیگر) زیارتگاههای مکرم، بدین مناسبت خود را آماده کرده و جشن گرفته بودند و زنی در مکه نماند مگر آن که آن روز در بیت الحرام شرف حضور و عزالتزام یافت. چون کلید داران و پرده‌داران کعبه برای گشودن در آن خانه کریم به عادت قدیم (به درون کعبه رفتند) در خروج از کعبه شتاب کردند (و از زمان توقف معهود خویش به دیگر روزها کاستند) و راه را برای ورود زنان گشودند، مردم نیز بخاطر آنها از طوافگاه و حیطة حجر (اسماعیل) دور شدند و پیرامون آن خانه مبارک، یک تن از مردان باقی نماند. زنان شتابان از پلکان به آستان کعبه بالا رفتند؛ چنان که پرده‌داران هنگام به زیر آمدن از آن گرامی خانه، نمی‌توانستند از میان آنان راهی به بیرون یابند. زنان زنجیروار به یکدیگر پیوستند و چنان یکدیگر را می‌فشرند (که به یک لغزش پای) شیون کنان و تکبیر و تهلیل‌گویان بر روی هم فرو غلتیدند. از دحام ایشان به ازدحام قبایل سرویمنی هنگام درنگ آنان در مکه و بالا رفتن آنان (بر آستان کعبه) به روز (اعلام خبر) فتح بیت المقدس می‌مانست و حال اینان همان حال بود (و همان غوغا و قیل و قال) انبوه زنان، نیمه اول روز را به همین وضع ادامه دادند و در طوافگاه و حجر داد دل گرفتند و از بوسیدن حجر الاسود و دست‌سودن بر ارکان (کعبه) شفای جان جستند، این روز نزد آنان بس بزرگ و نامدار و درخشان و با اعتبار بود. خداوند آنان را مستفید فرماید و عبادت

خالصانه ایشان را عبادتی محض ذات کریم خود محسوب دارد.

باری به سبب وجود انبوه مردان (که همواره کعبه را انباشته‌اند) این زنان بینوا و مغبونند، زیرا خانه گرامی کعبه را می‌بینند و در آن پناه گرفتن نمی‌توانند، حجرالاسود مبارک را می‌نگرند و بر بوسیدن آن حسرت می‌برند (و خون دل می‌خورند) و بهره آنان از این فیض، تنها دیدن است و آه به افسوس دمیدن و در عالم خیال پر کشیدن، و آنان را جز طوافی از دور بهره‌ای منظور نیست. ایشان سال به سال به انتظار این روز و بروز این حال، چنان مانند که چشم به راه شریفترین و گرامی‌ترین عیدها دارند.... خداوند به فضل و کرم خود، بدین حسن نیت و اعتقاد، ایشان را جزای خیر دهاد(ص ۱۸۰ و ۱۸۱)

ار تشاء در خانه خدا

روز جمعه بیست و چهارم این ماه (ذی القعدة) امیر مكثر فرمان داد رئیس پرده‌داران شیبی محمدبن اسماعیل را دستگیر و منزل او را مصادره کنند و وی را از شغل پرده‌داری بیت الحرام که خدایش مطهر ساخته، برگیرند. این به سبب نادرستی‌هایی بود که به وی نسبت می‌دادند و شایسته کسی که پرده‌داری کعبه را به او واگذار کرده باشند، نیست. «وَمَنْ يُرْذِ فِيهِ بِالْحَدِّ يَظْلَمُ نَفْسَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (ص ۲۰۸)

روز سه شنبه بیست و هشتم این ماه رئیس معزول کلیدداران شیبی که میان دو پسر خود خرامان و خودستایانه گام برمی‌داشت، در حالی که کلید کعبه مقدس را به دست داشت بیامد. معلوم شد کلید آن گرامی خانه عتیق را که از وی گرفته بودند به او برگردانده‌اند....

ما درباره این رفتار خود نمایانه شیبی معزول، با وجود صحت نادرستی‌هایی که به وی نسبت می‌دادند، پرسیدیم و پاسخ شنیدیم که وی به سبب آن اتهام به پرداخت پانصد دینار مکی محکوم شده و آن مبلغ را وام گرفته و پرداخته است و حیرت و عبرت اندوزی ما از این قضیه افزون‌تر شد. پس از تحقیق دانستیم که اعلام دستگیری او از باب شدت علاقه (امیر) و به خاطر حفظ اموال الهی ممنوع از تصرفی که به دست او حیف و میل شده نبوده است درحالی که حفظ ارزشهای الهی و جلوگیری از شکستن حرمت آن، برتر و

مهمتر از حفظ خلافت است، و (آن دورا) این حال به یکدیگر شبیه است که «وَأَنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ - ستمکاران عالم در ظلم و ستم، دوستدار و مددکار یکدیگرند.» باید از فسادی که حتی در شریفترین نقاط زمین بروز کرده است به خدا شکایت برد و بس که تنها او ما را بسنده است و کفیل و بهترین ضامن و وکیل. (ص ۲۱۱)

حرکت از مکه

ما شامگاه روز یکشنبه بیستم ذی الحجه برابر با اول آوریل به قرارگاه کاروان امیر الحاج عراقی به زاهر رفتیم که در فاصله دو میلی مکه است و کار کرایه کردن وسیله ما برای رسیدن به مؤصل که ده روز راه تا بغداد فاصله دارد به انجام رسید. خداوند به فضل خود ما را با نیکی و نیکان قرین و همعنان فرماید. پس سه روز در زاهر ماندیم و هر روز به زیارت آن کهن سرای عریق، بیت الله عتیق رفتیم و تجدید عهد و پیمان کردیم و به کرات با آن (گرامی مکان) بدرود گفتیم.

چون ظهر روز پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه مذکور رسید، این کاروان آرام و آهسته، به سبب کندی و عقب ماندن (برخی از افراد خود) به راه افتاد و در جایی نزدیک وادی مَر که در حدود هشت میل از مبدأ حرکت قافله فاصله داشت، فرود آمد...

بدین ترتیب مدت اقامت ما در مکه - که خدایش مقدس دارد - از روز وصول ما بدان شهر؛ یعنی روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الآخر سال (پانصد) و هفتاد و نه تا روز حرکت ما از زاهر؛ یعنی روز پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه سال مذکور، هشت ماه و یک سوم ماه و با احتساب زیاده و نقصان روزهای هر ماه، دویست و چهل و پنج روز فرخنده پربرکت بود که خداوند به من و احسان خود آن ایام را از آن خود شمارد و قبول طاعت از ما را در آن روزها قرین خشنودی خویش دارد. ما در تمام این مدت تنها سه روز از زیارت گرامی خانه خدا غیبت کردیم و محروم ماندیم: روز عرفه و دومین روز قربان و روز چهارشنبه بیست و یکم ذی الحجه، یک روز پیش از روز پنجشنبه که روز حرکت ما از زاهر بود و امید است که خداوند به من خود این زیارت را آخرین دیدار ما از خانه گرامی خود قرار ندهد. (ص ۲۲۸ و ۲۲۹)

مزارهای بقیع غرقد و بیت‌الاحزان

بقیع غرقد در شرق مدینه واقع است و از شهر دروازه‌ای به سوی آن گشوده می‌شود که به باب البقیع شهرت دارد. نخستین مزاری که هنگام بیرون آمدن از این دروازه در سمت چپ خود می‌بینی، مزار صفیه، عمّه - پیامبر - صلی الله علیه وسلم - است... (محل) سر حسن - ع - در پایین پای عباس - رضی الله عنه - قرار گرفته و مزار آن دو، در سطحی وسیع از زمین برجسته است و به لوحهایی آراسته به بهترین صورت با قطعات برنجینِ مرصع و ستاره نشان و گل میخهایی بسیار زیبا و منظری جمیل، پوشانده شده است. مزار ابراهیم، پسر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نیز بر همین شکل است و به دنبال آن قبه عباسیه می‌آید که خانه‌ای است منسوب به فاطمه - ع -، دختر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که به بیت الحزن (خانهٔ اندوه) معروف است و گویند همین خانه است که بانو - سلام الله علیها - در سوگ رحلت پدر خود، مصطفی - صلی الله علیه وسلم - در آن مأوا گرفت و دیری ملازم آن خانه شد و به اندوه دایم نشست.

مزارهای بقیع بیش از آن است که به شمار گنجد؛ زیرا آن گورستان مدفن جمعی عظیم از اصحاب مهاجر و انصار - رضی الله عنهم اجمعین - است. بر مزار فاطمه (بنت اسد) مکتوبی است که بر دیگر مزارها بدین سان که بر مزار او دیده می‌شود - رضی الله عنهما و عن بنیها - وجود ندارد. (ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

